

خردسالان

دوست

سال ششم

شماره ۳۰۰ ، شنبه

۱۶ شهریورماه ۱۳۸۷

۴۰۰ تومان



دوست

به نام قراوثر بفرشته‌ی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



یک هفته، پدر بزرگ



۱۸

لانه‌ی پرنده



۲۰

قصه‌ی حیوانات



۲۲

بازی



۲۴

کاردستی



۲۵

فرم اشتراک



۲۷

قصه‌های پنج انگشت

۳



با من بیا...

۴



مهمان

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



باد و سیب

۱۱



جدول

۱۲



خانه بیلاقی!

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

با من بیا...



دوست من سلام.

من قایق هستم و می توانم روی آب حرکت کنم. ما قایق‌ها خیلی کوچک‌تر از کشتی هستیم، اما می‌توانیم بار یا مسافرهای را روی آب دریا یا رودخانه‌ها این طرف و آن طرف ببریم.

بعضی از قایق‌ها موتور دارند بعضی‌ها هم بادبان. بادبان پارچه‌ی بزرگی است که بالای قایق وصل می‌کنند. باد به این پارچه‌ی بزرگ می‌خورد و قایق را حرکت می‌دهد. بعضی از قایق‌ها

هم با پارو حرکت می‌کنند. یعنی قایق‌ران با پارو آب را به عقب هل می‌دهد

و قایق جلو می‌رود.

من یک قایق بادبانی هستم و پیش تو آمده‌ام

تا با هم مجله دوست خردسالان را ورق

بزنیم! با من بیا...





مهمان

یکی بود، یکی نبود. در مزرعه‌ای سرسبز و زیبا، مرغی چاق و چله زندگی می‌کرد. روزی برای صاحب مزرعه، مهمانی از راه رسید. مرد مزرعه‌دار تصمیم گرفت مرغ را بگیرد و با آن غذای خوش مزه‌ای برای مهمان درست کند. مرغ در حال دانه خوردن بود که دید مرد مزرعه‌دار به طرفش می‌آید. مرغ پا به فرار گذاشت و مرد مزرعه‌دار هم به دنبالش این طرف و آن طرف دوید. سگ مزرعه آن‌ها را دید و برای گرفتن مرغ به کمک مرد آمد. مرغ بال بال می‌زد و می‌دوید. مرد عرق می‌ریخت و به دنبال او می‌دوید و سگ پارس می‌کرد و دنبال آن‌ها می‌دوید. مرغ رفت پشت مرغ‌دانی و گوشه‌ای پنهان شد. سگ بو کشید و مرغ را پیدا کرد و رفت جلوی او ایستاد. مرغ بی‌چاره با دیدن سگ شروع کرد به لرزیدن. سگ گفت: «یک سوال دارم.» مرغ در حالی که زبانش

بند آمده بود گفت: «ب... پرس!»

سگ گفت: «مرد مزرعه دار هر روز تکه ای استخوان به من می دهد و من برای این غذای ناچیز نگهبان خانه و مزرعه و حیوانات او هستم. هر بار که مرا صدا می کند، هر جا که باشم خودم را به او می رسانم. اما تو هر روز دانه های خوش مزه می خوری و بی کار در مزرعه می چرخ. چرا وقتی او با تو کار دارد، فرار می کنی؟»

مرغ گفت: «چون من در آشپزخانه ای مرد مزرعه دار، مرغ پخته زیاد دیده ام! اما تو هرگز سگ پخته



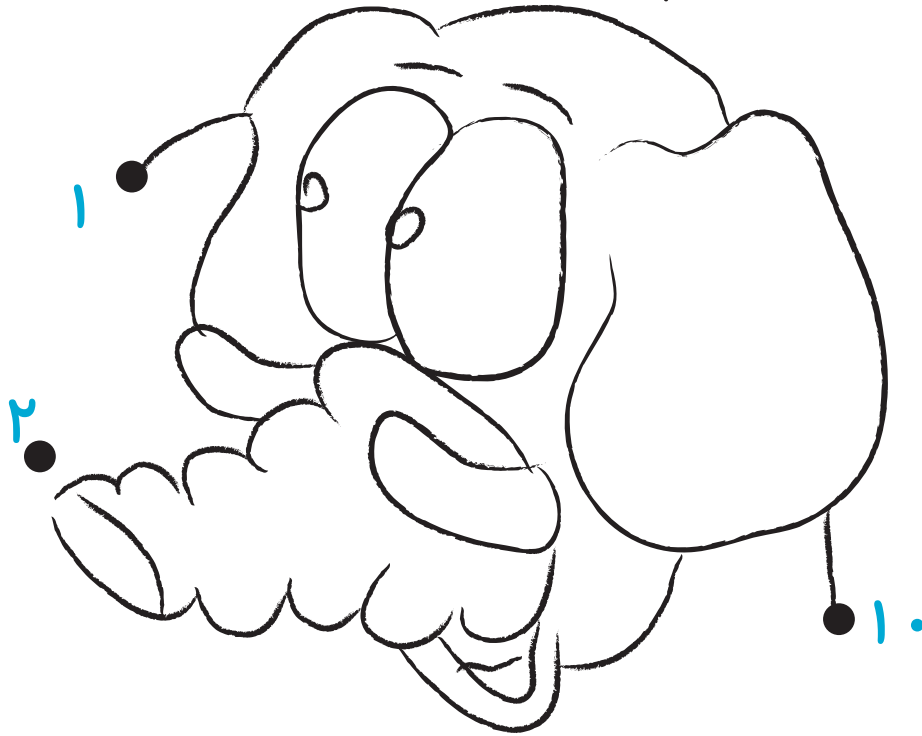
ندیده‌ای! اگر دیده بودی، تو هم مثل من فرار می‌کردی.» سگ خندید و گفت: «پس همین جا بمان و بیرون نیا!» مرغ همان‌جا پنهان شد. مرد مزرعه‌دار وقتی دید نمی‌تواند مرغ را پیدا کند، با تخم‌مرغ و شیر و ماست تازه از مهمانش پذیرایی کرد. وقتی مهمان از خانه‌ی مرد رفت، همه‌چیز دوباره خوب و آرام شد و مرغ هم از مخفی‌گاهش بیرون آمد. اما مرد مزرعه‌دار هیچ‌وقت نفهمید که مرغ کجا پنهان شده بود که حتی سگش هم نتوانست او را پیدا کند!





نقشه‌های رنگی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته‌ها

یک شب عمه‌چان و پچه‌هایش برای افطار به خانه‌ی ما آمدند. وقت افطار من خیلی زود غذایم را تمام کردم و بلند شدم تا با پچه‌های عمه‌چان بازی کنم. پچه‌های عمه‌چان هنوز همه‌ی غذایشان را نخورده بودند، اما از سر سفره بلند شدند تا با من بازی کنند. مادرم مرا به اتاق برد و گفت: «کار خوبی نکردی که زود از سر سفره بلند شدی. پچه‌ها هنوز غذایشان را تمام نکرده‌اند.» گفتم: «اما من غذایم را تمام کرده‌ام.» مادرم گفت: «پیامبر هر وقت مهمان داشتند، موقع غذا خوردن زودتر از بقیه شروع می‌کردند تا مهمان‌ها هم تعارف نکنند و با خیال راحت غذا بخورند. پیامبر تا زمانی که همه سیر نشده بودند، از سر سفره بلند نمی‌شدند تا مبادا مهمان‌هایشان مجبور شوند گرسنه دست از غذا بکشند. عمه‌چان و پچه‌هایشان مهمان ما هستند. تو باید تا وقتی که پچه‌ها غذایشان را تمام نکرده‌اند سر سفره بمانی.»

من و مادرم سر سفره برگشتیم. پچه‌های عمه‌چان هم نشستند و بقیه‌ی غذایشان را خوردند.

من خیلی خوشحال هستم که یک مسلمانم و پیامبری خوب و مهربان دارم.



باد و سیب

محمد حسن حسینی

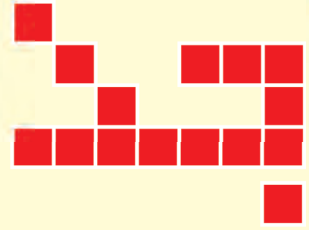
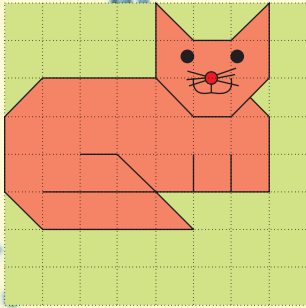


ناراحت من
از دست این باد
یک سیب دیگر
از شاخه افتاد

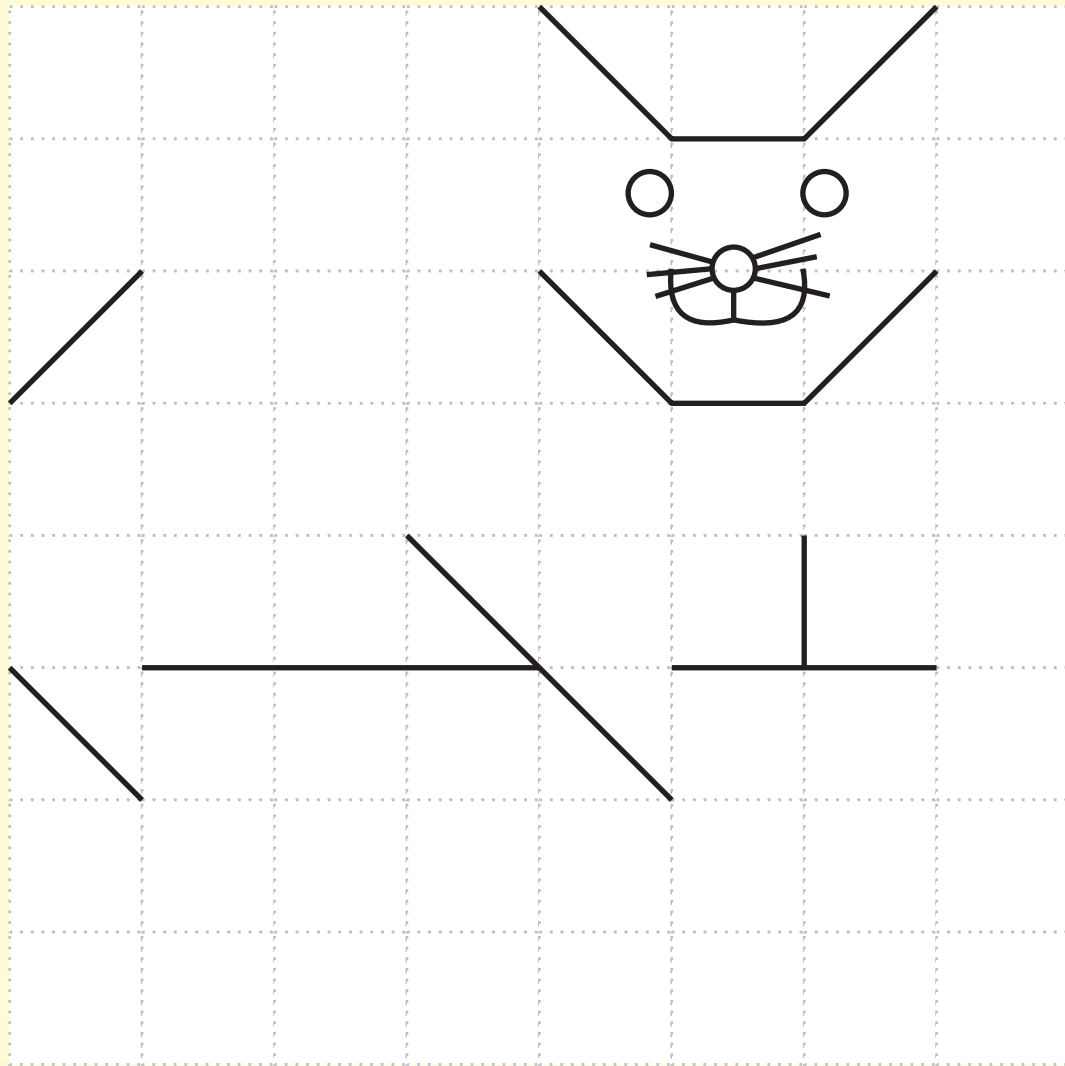
آن سیب را باد
از بس تکان داد
دستش رها شد
از شاخه افتاد

آخر چرا او
آن سیب را چید
آن سیب کال است
این را نفهمید؟





جدول را کامل و رنگ کن.





... بیخود دنبال ما نگر چون به تو نفی گم که ما در شهر
همدان کنار دشت گوجه هستیم .»

نوشته : « سلام !
خوبی بمن آقا دزده
هستم . بابای تو داشت
سالاد گوجه فرنگی
درست می کرد من هم
عاشق سالاد گوجه
هستم برای همین او
را دزدیدم تا برایم
سالاد درست کند ...»



وای خونه! بابا من رو آقا دزده
دزدیده! حالا چه کار کنم؟

نگران نباش
جیصل، بیا تو.
خود ما می پریمت!



«همدان»، «دشت گوجه» ... بزنی بریم!



و مدتی بعد:



دعوام ننگن جھیل! پُشتِ چمدان و
تشتِ جوہ رو بین...

ھو؟

بچہ این کہ «چمدان، تشتِ جوہ»
است نہ «چمدان، دشتِ جوہ»!

آخہ کی باسواد
می شی؟

آخہ
زیادہ!

زود باش!

!... طفلی درست آمده، اینجا چمدان،
دشتِ جوہ است... اما اون «دونفر»
کی هستند؟

چمدان
دشتِ جوہ

چمدان



اما چه شرطي؟ هفته ي بعد در قسمت آخري «استان» ببينيد!



یک هفته، پدربزرگ

● سرور کتبی



شنبه پدربزرگ به دنیا آمد.
۱شنبه پدربزرگ دنبال مارمولکی دوید.
۲شنبه پدربزرگ در صف نان ایستاد.
۳شنبه پدربزرگ با مادربزرگ عروسی کرد.
۴شنبه پدربزرگ درختی در باغچه کاشت.
۵شنبه برف بارید و موی پدربزرگ را سفید کرد.
جمعه پدربزرگ چمدانش را بست و سوار قطار شد.
شنبه من از درخت بالا رفتم و برای پدربزرگ دست
تکان دادم.
خداحافظ پدربزرگ! به امید دیدار!





با معرفی شخصیت‌های
داستان، به کودک، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.



درخت



موش



پرنده



لانه



خرس

لانه‌ی پرنده

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.


توی لانه نشسته بود که باد وزید و لانه از بالای درخت افتاد پایین. ماند بی پرنده دور درخت، بال بال می‌زد و نمی‌دانست چه کند که چشمش به موش افتاد که با خیال راحت زیر درخت توی سوراخ نشسته بود. پرنده پیش موش رفت و گفت: «مرا به خانه‌ات راه می‌دهی؟» موش گفت: «پس این لانه از بالای درخت افتاد پایین مال تو است؟» به پرنده نگاه کرد و گفت: «بله.» موش با مهربانی گفت: «بفرما! خوش آمدی!» رفت توی سوراخ زیر درخت و کنار موش نشست. آن‌جا خیلی کوچک و تاریک بود. پرنده گفت: «این‌جا خیلی تاریک

است و من آسمان را نمی بینم. می خواهم بروم.»  گفت: «برو اما من این خانه ی تاریک را خیلی

دوست دارم.»  از سوراخ زیر  بیرون آمد و پرواز کرد.  نزدیک غاری رسید که 

در آن جا زندگی می کرد.  به  گفت: «باد وزید و  ام از بالای  افتاد پایین. مرا به

خانه ات راه می دهی؟»  گفت: «بفرما! خوش آمدی!»  رفت و توی غار پیش  نشست.

غار خیلی بزرگ بود اما سرد و تاریک بود. آسمان هم دیده نمی شد.  گفت: «این جا سرد و تاریک است

و من آسمان را نمی بینم. می خواهم بروم.»  گفت: «من هم با تو می آیم!»  با تعجب پرسید: «تو

دیگر به کجا می آیی؟ تو که خانه داری!»  جواب داد: «با تو می آیم تا  را سر جایش بگذارم!»

 با خوش حالی روی شانه ی  نشست و هر دو با هم به کنار  رفتند.  ، 

را از زمین برداشت و آن را روی شاخه ی  گذاشت و از آن جا رفت.  خوش حال و خندان توی

نشست و به آسمان زیبا نگاه کرد.  ،  ی کوچک خودش را از همه ی خانه ها بیشتر

دوست داشت.

قصه‌ی شیرانان



۲



آنها خیلی زود به راه افتادند.

۱



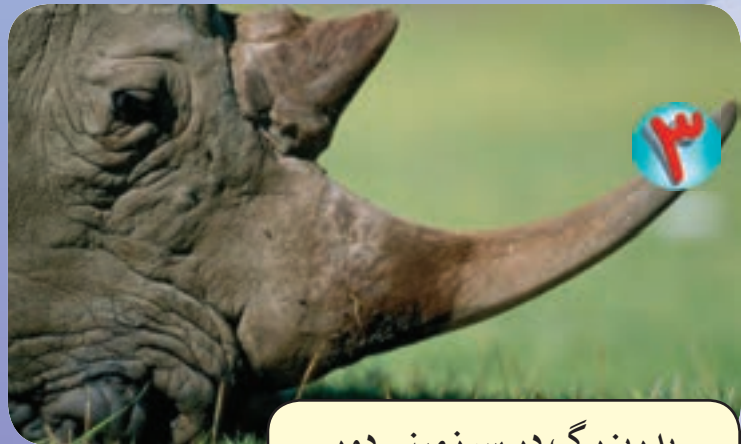
یک روز مادر به کرگدن کوچولو گفت: «ما پیش پدر بزرگ می‌رویم!»



۴

کرگدن کوچولو و مادرش راه زیادی رفتند.

۳



پدر بزرگ در سرزمینی دور زندگی می‌کرد. تنهای تنها.



۶

تا این که بلاخره کرگدن
کوچولو پدرزرگ را دید...

و با خوش حالی به طرف او دوید.



۵

بعد پدرزرگ را بوسید.



۸

حالا در یک سرزمین دور دور پدرزرگ
خوش حال است و دیگر تنها نیست.



۷

بازی

به این شکل ها با دقت نگاه کن.

اسم آن ها را بگو و آن هایی را که اسم شان مثل هم شروع می شود با یک خط به هم وصل کن.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۰۰۰۰۰ اریال
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۰۰۰ اریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ اریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

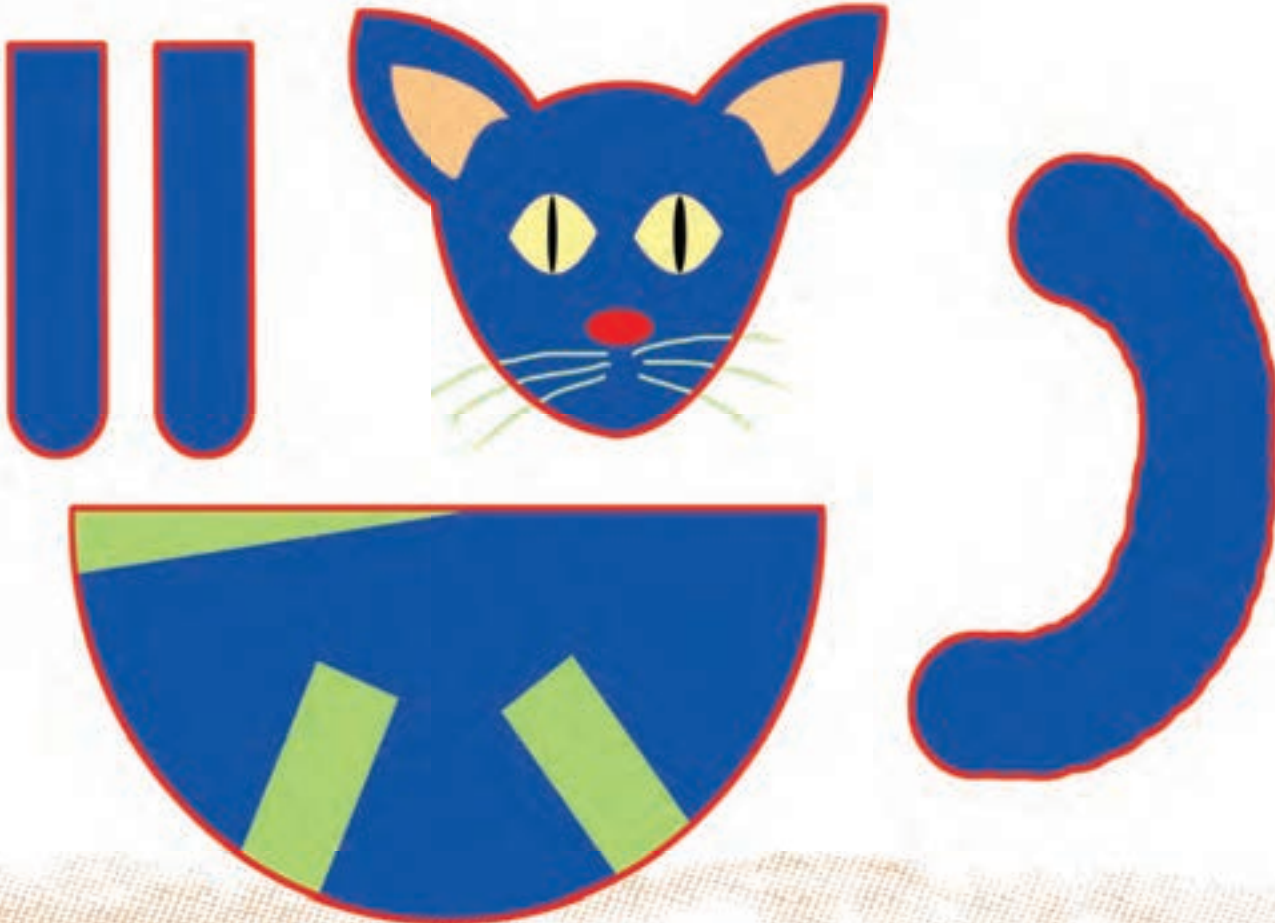




کار دستی



این شکل را از روی خط قرمز قیچی کن.
روی قسمت سبز چسب مایع بزن و دو طرف را به هم بچسبان.
پاها، دم و سر گربه را هم به بدنش بچسبان.
حالا گربه‌ی تو آماده‌ی بازی است!



خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۴۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : / / ۱۳ تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء

دوستان عزیز! لطفاً جهت اشتراک مجله دوست خردسالان به نام خود واریز کنید. یک پاکت نامه با آن بفرستید و در آن نام خود را بنویسید.



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان



دست کودک را
در دست بگیرید
و در حال بازی با
انگشتان او این شعر
را بخوانید

قصه‌ها از قصه‌ها

مصطفی رحماندوست



جوجه کوچولو تشنه شده، بیداره
برادر او، زود می‌ره آب می‌آره
قدقدا خانم، مامان اوناه،
هر دوشونو می‌بوسه
قوقولی قوقو، بابا جونشون
می‌خنده
بابا جونشون خروسه
پنجمی آهی می‌کشه
می‌گه: «وا.....»
هر کسی این‌جا خوش‌حاله خدایا!
جز منی که یه گربه‌ام
گربه‌ی چاق و تنها
تو این خونه، نه سر دارم نه
همسر
نه مادر و برادر و نه خواهر!»

